بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 20 بهمن 1394.

ما در جلسه قبل در مورد روایت موثقه جمیل بن دراج صحبت می کردیم یک سوالی یکی از دوستان کرد به نظرم رسید که یک توضیحی بعضی قسمت های این بحث را بدهم سوال خوبی بود. ایشان سوال کرد که شما در ضمن بحث گفتید که اصاله التطابق انحلالی نیست که نسبت به اجزاء کلام، نسبت به هر قسمتش یک اصاله التطابق مستقل از دیگری بشود اجرا شود. خب این را می خواهم توضیح دهم که آیا اصاله التطابق انحلالی است یا نیست؟ ببینید اصولی که ما داریم مثل اصاله الظهور، اصاله الحقیقه و امثال اینها در یک جمله ای که دارای فقرات متعدده هست در یک کلامی که عبارت های مختلف دارد آیا اینها در هر عبارتی مستقل جاری می شود یا نه اینها در هر کلامی که هست یک اصل لفظی بیشتر جاری نمی شود. به تعبیر دیگر یک تعبیری گاهی اوقات در مورد این بحث مطرح می شود که آیا کلام واحد تبعض در حجیت پیدا می کند یا نمی کند؟ این بحث را در کلماتا صولی ها من جای درست و حسابی بحث کرده باشد ندیدم. لا به لای بحث های فقهی گاهی اوقات اشاراتی به این بحث هست ندیدم درست بحث را منقح بحث کرده باشد. ما در بحث اصول به تناسب به این بحث پرداخته ایم و من اصل نکته اش را اشاره کنم و اینجا تطبیقش را می خواهم تطبیق کنم. ما عرض می کردیم که برای اینکه ببینیم اصل آیا انحلالی است یا انحلالی نیست باید دید ایا نکته ای که سبب شده است که در یک قطعه کلام آن اصل از حجیت بیفتد، آن نکته با عدم اعتبار اصل در سایر قطعات عبارت ملازمه دائمیه یا غالبیه دارد یا نه، اگر هم ملازمه ای داشته باشد اتفاقیه است. توضیح ذلک این هست که ببینید یک موقعی ما مثلا می گوییم مثلا شما زید را احترام کن. حالا اینجوری تعبیر کنیم حالا اغتسل للجمعه و الجنابه، من مثال شرعی بزنم شاید بهتر باشد. اغتسل للجمعه و الجنابه تا آخر. یک موقعی ما می گوییم که این کلمه اغتسل مجازا استعمال، اغتسل وصف شده است برای وجوب ولی مجازا در استحباب استعمال شده است. یک موقعی اینجوری تصویر می کنیم. خب اینجا وقتی تجوز باشد یک کلمه اغتسل که بیشتر ما نداریم. این یا حقیقت است یا مجاز است دیگر. اینکه مجاز شد معنا ندارد که نسبت به یکی مجاز باشد و نسبت به یکی نباشد. نسبی نیست. خب اگر ما فهمیدیم با توجه به للجمعه از کلمه للجمعه وجوب اراده نشده است استحباب اراده شده است یا جامع اراده شده است خب در نتیجه دیگر کلام ظهور در وجوب نخواهد داشت نسبت به تمام قطعات روایت. اگر تصویر ما در مورد اغتسل للجمعه و الجنابت بحث تجوز و مجازگویی باشد خب این یک جور. یک جور دیگر این هست که گفته است اغتسل للجمعه بعدش گفته است واغتسل للجنابه. دو تا کلمه اغتسل به کار برده است. و ما باز هم قائل می شویم ه اغتسل امر حقیقت لغوی وضعی است در وجوب. خب اینکه در یکی از اینها قرینه داریم که مراد معنای مجازی هست. اینکه یک عبارت واحد در یک جمله به کار رفته باشد و دو تا معنا از آن اراده شده باشد خود این نادر است. غالبا اگر یک عبارتی ما داریم در آن یک کلمه تکرار شده باشد، مستعملٌ فیه این کلمه در دو جا یک معنا است. مثلا اگر من گفتم که من وارد اتاق شدم شیری را دیدم، شیر سخنرانی می کرد. خب اینکه شیر سخنرانی می کند که خب پیداست مراد رجل شجاع است. آیا در آن جمله اول که شیری را دیدم، آن هم مراد رجل شجاع است یا اینکه این اصاله الحقیقه در آنجاجاری کنیم بگوییم که ما شک داریم که مراد از شیر معنای حقیقی یا معنای مجازی است بگوییم اصاله الحقیقه اقتضا می کند که آنجا شیر معنای حقیقی باشد. نه اینجا یک نکته دیگر وجود دارد و آن نکته این است که غالبا مستعمل فیه عبارت کلمه مکرر در جمله یکی است. اینکه مستعمل فیها مختلف باشند امر نادری هست و این امر باعث می شود که در خصوص این مورد اصاله حقیقه کاشفیت نداشته باشد. کاشفیت اصاله الحقیقه در این مورد از بین برود. بنابراین یا آن نکته ای که یکی را از اجرای اصل در یک جا جلوگیری می کند دقیقا در جای دیگر هم هست که خب آن واضح است که آنجا دیگر اصل جاری نمی شود. یا آن نکته دقیقا نیست ولی عدم اجرای اصل در یک مورد ملازمه غالبیه اگر داشته باشد با عدم اجرای اصل در جای دیگر باز هم این جور اصول لفظیه که به مناط کاشفیت اعتبار دارد دیگر جاری نمی شود. این کلی قضیه است. حالا تطبیقات مختلفی دارد باید تطبیقاتش را مفصل در جای خودش بحث کنیم و در اصول هم بحث کردیم. حالا بیاییم روی اصاله التطابق. اصاله التطابق بین معنای مستعمل فیه و مراد جدی. یعنی اصل این هست که مراد استعمالی مطابق مراد جدی باشد. یک موقعی ما اصاله التطابق را از باب اماره معتبر نمی دانیم از باب اصل عملی معتبر می دانیم خب اینجا انحلالی است و هر قطعه کلام یک اصاله التطابق جداگانه دارد و کسی تطبیقش این باشد که اصاله التطابق اصل عملی است و به مناط طریقیت و کاشفیت نیست. که ما عرض کردیم به نظر ما مطلب اینجور نیست. اصاله التطابق از باب طریقیت و کاشفیت اعتبار عقلایی دارد. پس بنابراین داخل در همان کبرای کلی بحث سابق هست که باید ببینیم عدم اجرای اصاله التطابق در یک قطعه کلام آیا با عدم اجرای آن در قطعه دیگر یک ملازمه دائمیه یا غالبیه دارد یا ندارد؟ یا صرفا تصادفا این مطلب پیش آمده است؟ ببینید گاهی اوقات علت اینکه اصاله التطابق جاری نمی شود این است که متکلم در مقام شوخی کردن است. یک شوخی کرده است. خب شوخی غالبا کسی که شوخی می کند اینجور نیست که اول کلام شوخی می کند و آخر کلام دیگر دست از شوخی بردارد. این شوخی چیزی هست که غالبا، مقام مقام شوخی است دیگر. اینکه بگوییم تا اینجایش را شوخی کرده است و از اینجا به بعد شد جدی. اتفاق می افتد نه اینکه اتفاق نمی افتد ولی نادر است. این باعث می شود که اگر ما یک قسمتی از کلام را فهمیدیم که شوخی بوده است و دیگر اصاله التطابق، چون شوخی که باشد دیگر کلامی که در فضای شوخی هست کاشفیت از اینکه مراد جدی هست ندارد. ممکن است مراد جدی باشد این را هم توجه بفرمایید. ما نمی خواهیم بگوییم که قطع داریم که مراد جدی نیست. احتمال دارد کسی که شوخی می کند مطلبی که می گوید جدی باشد. ولی بحث این هست که فضا وقتی فضای شوخی بود، کلامی که در فضای شوخی صادر شده است این کلام کاشفیت ندارد که آن چیزی که مستعمل فیه است مراد جدی است. اگر مستعمل فیه مراد جدی هم باشد تصادفی است. و الا از باب اینکه مستعمل فیه کاشفیت داشته باشد نسبت به مراد جدی نیست.

سوال: یعنی شما می فرمایید همان ..... که فرمودید .. اثبات می کند که کاشفیت از بین برود؟

پاسخ: نه دقت نکردید. تردید نیست. در مقامی که طرف دارد شوخی میکند خود این مقام دیگر منشأ می شود که کاشفیت از بین برود چون در مقام شوخی اشخاص الزاما الفاظی را به کار نمی برند که مراد جدی هست. بحث این است در مقام شوخی که مراد جدی از مراد استعمالی کشف نمی شود آیا نسبت به اجزاء کلام تبعض هست؟ اگر یک قسمتی از کلام را فهمیدیم که داشته شوخی می کرده است و قسمت دوم کلام را نمی دانستیم که شوخی می کرده است یا نه. آیا اینجا ما می توانیم بگوییم که آنجا هم شوخی نمی کرده است یا می توانیم؟ بحث این است

سوال: یعنی در آن فراز دوم تردید دارند که در مقام شوخی است؟

پاسخ: بله بله تردید دارند. اگر یقین داشته باشند که در مقام شوخی است که همان مشکلی که اولی را از اعتبار انداخته است دومی را هم از اعبار می اندازد. فرض ما این هست که آن نکته اجرایش در مورد او مسلم نیست اگر آن نکته قطع داریم که در مورد او جاری می شود، خب این روشن است که حجیت، عرض کردم بحث ما عمدتا باید در جایی باشد که نکته ای که سبب عدم اجرای اصل در یک جا می شود آن نکته مسلم نباشد که در جای دیگر هم وجود دارد. اگر مسلم باشد که خب بین اول و دوم فرق ندارد. همچنانکه در اولی اصل جاری نمی شود در دومی هم اصل جاری نمی شود چون نکته وجود دارد. ولی گاهی اوقات آن نکته قطعی نیست وجود داشتنش. ولی به دلیل ملازمه غالبیه ای که بین عدم اجرای آن اصل در اینجا و در قطعه دوم کلام هست باعث می شود که کاشفیت اصاله التطابق نسبت به قطعه دوم هم از بین برد. بحث این است. بنابراین گاهی اوقات که از باب شوخی باشد خیلی وقت ها چون شوخی غالبا یک کلام واحد اینجور نیست که نصفش حقیقی باشد و نصفش شوخی باشد. اگر یک جایی شوخی باشد دیگر به طور متعارف چون شوخی در کل کلام هست دیگر کاشفیت اصالت تطابق نسبت به مورد دوم هم از بین می رود. اما در جایی که بحث، بحث تقیه باشد. و خوف باشد. تقیه باعث می شود که انسان بتواند دروغ بگوید. دروغ گفتن در فرض تقیه جایز است. خوف دشمن مجوز کذب است. ما من شیءٍ الا احل الله لمن اضطر الیه. کسی که اضطرار پیدا می کند، این خلاصه حلال می شود برایش دروغ گفتن. ولی این حلیت از باب ضرورت است. از ضرورات تتقدر بقدرها.بنابراین اگر در یک قطعه کلام تقیه اجرا شد، الزاما تقیه به قطعات دیگر کلام سرایت نمی کند. مگر نکته ای که باعث آن یک تکه شده است غالبا نسبت به تکه دیگر هم وجود داشته باشد به طوری که کاشفیت را از بین ببرد. توضیح ذلک اینکه ببینید فرض کنید یک نفری شمشیر دست گرفته است می گوید که من می دانم شمشیر دست گرفته است و بنابراین من آمدم وصیت کردم و می گویم که نصف مالم را مثلا نصف آن قسمتی که می توانم وصیت کنم را به این مکره به این کسی که شمشیر به دستش هست بخشیدم و نصف دیگرش را هم به پسر بزرگم دادم. خب نسبت به آن مکره ممکن است واقعا هم می خواسته اند ببخشند اینجور نیست که حتما هم نمی بخشند ممکن است به خاطر اینکه امیری است و پشتوانه هست و ممکن است واقعا به او ببخشند. این موقوفه آستان قدس امام رضا علیه السلام یکی از خوش سلیقگی هایی که کرده اند این است که ده درصد این موقوفه را برای پادشاه وقت قرار داده اند. این پادشاه ها برای اینکه آن ده درصد خودشان را حفظ کنند آن نود درصد را حفظ می کردند. این است که رضا شاه خودش از کسانی هست که در حفظ موقوفات آستان قدس ساعی بوده است. برای اینکه آن ده درصد به آنها برسد آن نود درصد را حفظ می کردند. خیلی از چیزهای آستان قدس را رضا شاه احیاء کرده است. نه قربه الی الله برای اینکه پول به دستش بیاید. خب این واقعا غرض وقف هم می کند برای آن امیر. واقعا هم وقف می کند هیچگونه تقیه نیست. ولی به جهت اینکه لازم نیست حالا در موقوفه تمام چیزهایش قربتا الی الله باشد. در اصل وقف قصد قربت باشد آن کافی است. تمام قصد قربت در تمام جزئیاتش و اینها معتبر نیست. وقف قصد قربت می خواهد ولی نه در تمام وقف های انحلالی و مصارفش و ...

پاسخ: نه، قصد قربت ذاتی. قصد قربت دارد برای حفظ آنها. یعنی طریق قرار داده است برای آنکه آن نود درصد دیگر حفظ شود. ولی در جایی که من می دانم که طرف مجبور است که حتما این کار را بکند. چه واقعا نیت داشته باشد که واقعا نیت نداشته باشد دیگر اجباری است. شمشیر دست گرفته است می گوید باید این را به نامم کنی. اینجا طریقیت ندارد کلام این آقا نسبت به مراد جدی اش در مورد اینکه می گوید نصف این مال را وصیت کردم برای این حاکم. ولی آن نصف دیگر را نسبت به پسر بزرگتر حتما مجبور است که نصف دیگرش را به پسر بزرگترش بدهد؟ آن که قرابت ندارد که به پسر بزرگتر. البته احتمال ممکن است ما بدهیم که اصلا این حاکم این را مجبور کرده است برای اینکه افراد نفهمند که زور این است گفته است که باید پسر بزرگترت هم وصیت هم بکنی که ما از قبل او چیزی بخوریم. برای اینکه از جهت مردمی. احتمال می دهیم ولی این احتمال ملازمه دائمی که ندارد. اینکه شخصی برای حاکم و برای دفلع شر حاکم یک وصیتی می کند، این ملازمه دائمیه برای اینکه برای کس دیگری هم وصیت کند ندارد ملازمه اتفاقیه است. اگر هم باشد تصادفا هست. این باعث می شود که طریقیت وصیت نسبت به حاکم که از بین رفت نسبت به کس دیگر سر جایش باشد چون ملازمه دائمیه ندارد. این است که

سوال: حاج آقا در متعارف تفکیک بین اجزای کلام خیلی کار مشکلی است

پاسخ: نه ایجور نیست.

سوال: یعنی معمولا در مقام تقیه یک دروغی می گوید که..

پاسخ: نه

سوال: امام معصوم درست است

پاسخ: غیر معصوم هم همین جور است. اینکه طرف انقدر دیگر، گاهی اوقات تقیه باعث می شود که طرف زبانش بند بیاید اصلا مشاهرش را از دست بدهد. گاهی اوقات باعث می شود که سهو یعنی حالت گیج و گنگی به او دست دهد. خب گیچ و گنگی اگر دست دهد اول و آخر ندارد. اولش خراب کردید گاهی اوقات شما می بینید یک عبارت را از یک نفر می خوانید سر و ته ندارد که چه می خواهد بگوید. این را کشف می کنیم که تازه از خواب بیدار شده بوده است و اینجا این نکته ای که باعث می شده است که چرت و پرت بنویسد این نکته باعث می شود قسمت های دیگر هم از اعتبار بیافتد. آن داخل در آن قسم است که ملازمه غالبیه دارد. اینکه حالا یک کسی قسمت اول خلاصه چیز بوده است و قسمت دوم یکدفعه بیدار شده باشد کسی که خواب است تا یک مدت خواب است. می گفت که حاج آقا تعریف می کردند می گفتند که یک آخوندی در اتوبوس سوار شده بوده است می گفت که می گفت وارد شدم دیدم که همه مست هستند. یکی از اینها شروع کرد گفت آدم آمده صلوات بفرست نوح آمده صلوات بفرست ابراهیم آمده صلوات بفرست. همین جوری شروع کرده که چه کسی آمده صلوات بفرست. پیامبر خاتم آمده صلوات بفرست ابوبکر آمده صلوات بفرست. عمر آمده صلوات بفرست عثمان آمده صلوات بفرست. یکی از رفقایش گفته بوده است که این بنده خدا مست بوده است قسمت دوم کلامش هشیار شده است. آنجا مست بوده حرف های همینجوری گفته است قسمت دومش هشیار شده است. اینکه طرف یک قسمتی از کلام را مست باشد و قسمت دیگر هشیار شود خب نادر است. ولی اینکه قسمت اول را از باب ترس گفته باشد. قسمت دوم را هم که هیچ ضرورتی ندارد که قسمت دوم را اضافه کند. هیچ نکته ای ندارد. آخه چه نکته ای؟ اگر هم باشد تصادفی است. اینکه آن نکته تقیه منشأ بشود که همچنان که اولی را می گوید دومی را هم از باب ترس باید ضمیمه کند این تصادفی است. خب اینجاها اصلاله الطریقه انحلالی است. اصالت عدم التقیه. اصاله التطابق انحلالی است. من این را در بحث اصول مثال می زدم این روایتی هست که وصیت امام صادق علیه السلام برای وصی خودشان پنج نفر را امام وصی قرار دادند. اولش خلیفه وقت، امیر مدینه، همسرشان، فرزند بزرگتر، عبدالله افطح، و امام کاظم علیه السلام. خب اهل درایت نکته را دریافتند که خب خلیفه پیداست که آن که خلیفه و امیر مدینه روشن است که آنها چیز نبوده است. اما همسر، همسر نمی تواند امام شود چرا امام او را ضمیمه کرده است؟ برای راه گم کردن. امام باید مرد باشد زن نمی تواند امام با شد. فرزند بزرگتر اگر قرار بود آن امام باشد فرزند کوچکتر را ضمیمه نمی کردند. ضمیمه کردن فرزند کوچکتر پیداست که فرزند بزرگتر گیر داشته است که این را تعیین کرده اند. این خودش کاشف از این است که اضافه کردن فرزند بزگتر هم جدی نیست. اما در مورد فرزند کوچکتر اضافه کردنش هیچ نکته ای وجود ندارد که این را ذکر کرده باشد. البته ممکن است که تصادفا آن هم به عنوان ره گم کن باشد. ولی این تصادفی است. رو همین جهت روات از همین روایت به امامت امام کاظم علیه السلام پی بردند. خود همین حالا البته اینجا شاید بحث اصلا اصاله عدم تطابق هم نباشد قطع پیدا کردند که ضمیمه کردن آن شخص دیگر به جهت تقیه نبوده است و نیاز به اجرای اصل نداشته است. ولی غرضم این هست که اینکه در چهار مورد این روایت اصالت التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی اجرا نشده است باعث نمی شود که اصاله التطابق در مورد پنجم اجرا نشود. چون نکاتشان مختلف است. آن دو تا اولی برای چه اصاله التطابق در آن جاری نشده است؟ به دلیل اینکه صاحب سیف و صوت بودند. صاحب قدرت بودند و آن کسانی نیستند که صلاحیت بر امامت باشند. آن یکی هم همسر امام زن بوده است. آن یکی هم اضافه کردن فرزند کوچکتر در کنار او قرینه بر این بوده است که آن اشکالی داشته است که آن شخص دیگر را ضمیمه به او کرده اند. این نکات در پنجمی نیست یعنی مجرد اینکه، ببینید اصلا چهار قطعه از پنج قطعه در آن اصالت تطابق نمی شود. این چهار تا نکته باعث نمی شود بر پنجمی جاری نشود. چون نکاتش مختلف است. نکاتش مختلف است و به هم ربطی ندارد. این بحث کلی بحث.

سوال: ....

پاسخ: نه بحث سر این هست که مبهم می گویند نسبت به پنجمی آیا اصالت تطابق جاری می شود یا نمی شود؟

سوال: هر کدام از اینها چون یک قرینه خاص داخلی یا خارجی دارد، اینجوری می گویند که آن کسی که...

پاسخ: چطوری فهمیدند بحث این است. دقت کنید بحث چیست. بحث این است که چطور اهل درایت آن چهار تا را که فهمیدند تقیه ای است پنجمی را نمی فهمند که تقیه ای است.

سوال:....

پاسخ: بحث این است که از خود این کلام فهمیده اند نمی دانم ابو حمزه ثمالی است. می گوید دل علی الصغیر و اعمل امر الجلیل. آن عبارتش را ببینید می گوید دل علی الصغیر می گوید با خود همین کلام دلالت بر صغیر کرد.

سوال: حاج آقا ممکن است محفوف به یک موارد دیگر باشد.

پاسخ: نه نه محفوف به کلام همین است. هیچی از خود همین عبارت در می آید نه در جای دیگر. از خود همین عبارت در می آید و نکته اش این است که آن نکته ای که سبب عدم اجرای اصاله التطابق در چهار قطعه می شود آن نکته پنجمی نیست. اینها از هم دیگر جدا هستند. بحث اصلی این است که باید دید که آن نکاتی که باعث می شود یکی را از اعتبار بیاندازد آیا این نکته به دیگران هم سرایت می کند یا نمی کند. این حالا قانون کلی اش است. خیلی بحث دارد که من بحث هایش را قبلا کرده ام. اصل قانون خلاصه این هست که باید ببینیم آن نکته ای که باعث می شود این اصل لفظی از بین برود، آن نکته آیا نسبتش به قطعات مختلف کلام علی السویه است یا اینکه نه مستقل از هم هستند و به هم دیگر ربطی ندارند. حالا بیاییم در ما نحن فیه تطبیق کنیم. روایت موثقه جمیل بن دراج، اینکه ما در مورد زوج رد به زوج می شود با این حال این روایت گفته است که لا یرد علی الزوج. لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه. توجیهاتی که می کنیم این توجیهات بعضی هایشان از زوج به زوجه سرایت می کند. می گوید که زوجه را هم از بین می برد اعتبارش را. بعضی هایشان سرایت نمی کند. توضیح ذلک اینکه اگر الزوج را الف لامش را الف لام عهد گرفتیم، یک الف لام که بیشتر نیست. الف لام الرد. الف لام الرد که یک الف لام که بیشتر نیست. پس این نسبت به زوج و زوجه علی السویه است. یا کلمه رد را گفتیم، یعنی خود الف لام نه. کلمه ردی که مدخول الف لام است را گفتیم که انصراف دارد به یک رد خاص، آن هم باز فرقی ندارد بین زوج و زوجه. اما آن بحثی که آنجا بود بحث تقیه بود. که اگر اینجا سنی ها اگر ما گفتیم که علت اینکه امام علیه السلام گفته است که لا یکون الرد علی زوجٍ به جهت تقیه بوده است. آیا اینجا نسبت به علی زوجه می شو تمسک کرد یا نمی شود تمسک کرد. به نظر من نمی شود تمسک کرد. به دلیل اینکه اگر امام علیه السلام می خواستند همین جوری بگویند لا یکون الرد علی زوجٍ این مفهوم عرفی داشت که کأنه بر زوج رد می شود. تفصیل بین زوج و زوجه فهمیده می شد. و در اینجا چون هیچ کسی از اهل تسنن بین زوج و زوجه تفصیل قائل نمی شود، ذکر زوجه می تواند باری این باشد که این توهم تفصیل ایجاد نشود. یعنی همان نکته تقیه ای که وجود دارد، آن تقیه یک ملازمه نمی گویم دائما، ممکن است گاهی اوقات شخص لا یکون الرد علی زوجٍ از آن مفهوم نفهمد. ولی چون معمولا از لا یکون الرد علی زوجٍ یک نوع مفهوم فهمیه می شود، به طور طبیعی کسی که می خواهد تقیه کند باید همان چیزی را که در میان عامه مطرح است که لا یکون الرد علی زوجٍ و لا زوجهٍ را تعبیر کند. و آن نکته تقیه که باعث شده است امام علیه السلام این بیان را بفرماید باعث می شود هر دو آن را بگوید نه اقتصار کند بر زوج خالی. چون اقتصار بر زوج خالی زمینه این به اصطلاح نکته عدم فهم یعنی نکته تفصیل بین زوج و زوجه که خودش خلاف تقیه است را به دنبال می آورد بنابراین اینجا انحلالی نیست. من که عرض می کردم اصاله التطابق انحلالی نیست نه به طور کلی انحلالی نیست. در خصوص ما نحن فیه می خواستند بگویند انحلالی نیست. در خصوص فیه. و الا در خود بحث چیز من مفصل اینکه اصاله التطابق گاهی اوقات انحلالی است گاهی اوقات انحلالی نیست بحث هایش را کرده ایم. ولی در ما نحن فیه عرض من این هست که ظاهرا اصاله التطابق نسبت به قطعه علی زوجٍ، نسبت به علی زوجهٍ یکسان است و اگر در علی زوجٍ جاری نمی شود به دلیل سایر روایاتی که ما فهمیدیم که این تقیه ای هست نسبت به آن قطعه دومش هم جاری نمی شود.

خب برویم بحث جدید. بحث جدیدی که ما داریم این است که قتل مانع ارث قاتل از مقتول است. خب یک سری چیزها مسلم است. اینکه اگر قاتل عامدا و من غیر حقٍ کسی را بکشد این ارث نمی برد. ولی یک سری مواردی مشکوک است. جایی که قاتل خیال می کرده است که حق دارد ولی واقعا حق نداشته است. آیا آنجا هم ارث می برد یا خیر؟ این یک صورت. یک صورت دیگر نسبت به قتل خطا است. آیا در قتل خطا، قاتل از مقتول ارث می برد یا خیر؟ که اقوال مختلف است که بعضی ها می گویند که مطلقا ارث می برد و بعضی ها می گویند مطلقا ارث نمی برد. بعضی ها گفته اند که نسبت به دیه ارث نمی برد نسبت به سایر اموال ارث می برد. یک بحث دیگر اینکه شبه عمد، ملحق به عمد است یا ملحق به خطا است؟ این هم یک سری بحث. بعد ریزه کاری های دیگری در بحث است کهب اید این ریزه کاری ها را یکی یکی بحث کنیم و مطرح کیم. من ابتدا کل روایات این مسئله را می خوانم و امروز من بعضی روایت هایش را که می رسیم می خوانم و در مورد بعضی رواتی که نیاز به بحث سندی دارد معین می کنم که بعدا بحثش را فردا صحبت می کنیم. البته یک سری توضیحات کلی در مورد روایات اینجا عرض می کنم ریزه کاری های بعضی نکاتش در بحث های دلالی در موردش صحبت می کنیم. صفحه 320 باب هفت از ابواب المیراث جامع الاحادیث این روایات را دارد. بسم الله الرحمن الرحیم

محمد بن یحیی عن احمد و عبدالله ابنی محمد.

احمد و عبدالله ابنی محمد، احمد بن محمد بن عیسی است و برادرش عبدالله بن محمد بن عیسی است.

عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام.

خب احمد بن محمد بن عیسی که در وثاقتش بحثی نیست اما در مورد عبدالله بن محمد بن عیسی اینکه ثقه هست یا نیست را داشته باشید فردا در موردش صحبت می کنیم. اما بنابراین سند کافی حالا عبدالله هم تصریح نشود، عبدالله بن محمد بن عیسی واضح است در وثاقتش واضح است. اما این روایت در تهذیب هم وارد شده است. تهذیب شروعش با احمد بن محمد است. احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم. احمد بن محمد های اول سند های تهذیب، مرادش یک شخص مشخصی نیست همیشه. غالبا احمد بن محمد بن عیسی است و گاهی اوقات احمد بن محمد بن خالد است و نادرا بزنطی است. خیلی نادر البته آن خیلی نادر است. آن را فکر می کنم اشتباه ایشان خیال کرده است که یکی از ابن عیسی یا برقی و ایشان اشتباه فکر کرده است تک و توک مواردی هست که احمد بن محمد، مراد بزنطی است حدس می زنم که اشتباه شیخ باشد. ولی به هر حال هر کدام از اینها باشد همه اینها ثقات هستند و بحثی در آن ها نیست. با توجه به اینکه طریق به اینها را هم ما معتبر نمی دانیم بنابراین تردد امر بین اینها خیلی از جهت طریق به اینها مشکلی ایجاد نمی کند. حالا اینجا که به احتمال زیاد باید احمد بن محمد بن عیسی باشد به خصوص با قرینه سند کافی که احمد بن محمد بن عیسی است. خب این روایت

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا مِيرَاثَ لِلْقَاتِلِ‌

خب اینجا صحبت این است که آثیا این قاتل اطلاق دارد؟ همه قاتل ها را می گیرد یا خیر؟ روایت بعدی را که می خوانیم این اطلاق دار بودن یا نبودنش را در موردش باید صحبت بکنیم. روایت دوم، روایت دعائم الاسلام

**عَنْ عَلِيٍّ ع وَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمْ قَالُوا الْقَاتِلُ لَا يَرِثُ مَنْ قَتَلَهُ**

این روایت نیست که روایت غیر از این روایت هایی که در سایر مصادیر ما هست باشد. همین مضمونی که در رویات دیگر وارد شده است همه اینها را یک کاسه کرده است و گفته است هم از علی وارد شده است هم از ابی جعفر و هم از ابی عبدالله علیه السلام. حالا در روایت بعدی می خوانیم که هم از حضرت امیر، جزو قضایا امیر المؤمنین است که قاتل ارث نمی برد و هم از امام باقر و هم از امام صادق. این همان مضمون روایت های دیگر است. من دعائم الاسلام به نظرم روایت هایش اینکه یک روای مستقل باشد قبلا هم این را اشاره کرده ام منهای بحث های کلی که اصلا مرسلات است و اینها، منهای او اصلا اینکه، این تغییراتی که روایت دعائم الاسلام با روایت های دیگر دارد، اینها کاشف از این باشد که یک روایت خاصی به آن لفظ وجود داشته باشد به نظرم هیچ کاشفیت ندارد. خیلی جاها این تغییرات و چیزهایی که می دهد برای اینکه یک متن سرراست برای فتوا می خواسته است استخراج کند. خیلی جاها من دیده ام تعبیرات را یک اضافات دارد که به نظرم نمی رسد که بشود از نقل دعام الاسلام وجود یک متنی به این شکل در منابع اولیه استظهار کرد. به نظرم خیلی از متن هایش همان متن هست فرض کنید که القای خصوصیت کرده است و یک عبارت را اضافه کرده است.

سوال: متن قانونی می خواسته است..

پاسخ: می خواسته متن قانونی بنویسد که در آن فاطمی ها عمل شود و امثال اینها این است که عبارت هایی را که فرض کنی که گاهی اوقات مؤمن است و مؤمنه را اضافه می کند.القای خصوصیت می کند آن چیزی که با القای خصوصیت فهمیده است اضافه می کند و امثال اینها. مثلا همین امروز داشتم من یک روایت می خوانم و روایت این است که من کسی که من وضع عن ذمی خراجا، خلاصه خان الله و رسوله و مؤمنین و امثال اینها. دعائم الاسلام یک اضافه دارد می گوید من وضع عن ذمی خراجا یا شفیع بشود که امیر آن را خراجش را وضع کند. یعنی اگر حاکمی که خراج را حذف کند، یا کسی که برود پیش حاکم واسطه شود که خراج را از دیگری هر دو شان را خان الله و رسوله. کسی که شفیع بشود را در دعائم الاسلام اضافه کرده بود. به نظرم اینها القای خصوصیت ها است. یعنی می گوید که آن کسی که خراج را وضع کرده است، آن که خب گناه کرده است هیچی. این هم اعانه اسم است. از باب اعانه به اسم، کسی که شفیع هست و اعانه به اسم می کند آن هم در گناه او شریک است ن را هم اضافه کرده است. به نظرم نمی رسد خیلی از اینها اصل تعبیر، تعبیر امام علیه السلام باشد. خیلی جاها من این را مکرر دیدم که عبارتهای دعائم الاسلام افزوده و کم دارد. و این افزوده کم ها باعث می شود که اینها قابل اعتماد نباشد دعائم الاسلام هیچ به درد بحث های فقهی نخورد. خب این چیز جدیدی غیر از روایت های دیگر ازش در نمی اید. خب این روایت. روایت بعدی را هم من بخوانم

عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان قال سألت اباعبدالله علیه السلام.

عده من اصحابنا که از احمد نقل میکند، احمدی که از حسین بن سعید نقل می کند مراد احمد بن محمد بن عیسی است. در کافی احمدی که از حسین بن سعید نقل می کند هیچ جا غیر از احمد بن محمد بن عیسی نیست. در غیر کافی گاهی اوقات برقی از حسین بن سعید نادرا روایت دارد. ولی در کافی مطلقا غیر احمد بن محمد بن عیسی روایت ندارد. بعضی مواردی که روایت از حسین بن سعید احمد بن محمد بن خالد بوده است غلط است. آنهایش بماند. خب عده من اصحابنا که هر کدام از آن دو تا باشند، از هر دو آنها علی بن ابراهیم هست و ثقه است. در این روایت فقط یک قاسم بن سلیمان هست که اثبات وثاقتش نشده است و آن هم روایت زیادی نضر بن سوید وثاقتش را اثبات میکند. حالا متنش را بخوانم

قال سألت ابا عبدالله علیه السلام، عن رجلٍ قتل امهقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ أُمَّهُ أَ يَرِثُهَا قَالَ سَمِعْتُ أَبِي ع يَقُولُ أَيُّمَا رَجُلٍ ذُی رَحِمٍ قَتَلَ قَرِيبَهُ لَمْ يَرِثْهُ

این روایت هم اینجوری تعبیر کرده است. حالا عبارت های بعدی را انشاءالله فردا می خوانیم و من یک بار کل روایت ها را می خوانم چیزهایی که نیاز به بررسی سندی دارد را معین می کنیم حالا بعضی هایش را شاید فردا می رسیم بحث می کنیم آنهایی که می ماند بعدا بحث می کنیم. خیلی بحث سندی دارد غالبش بحث هایش کوتاه است و سریع رد می شویم و وارد بحث های دلالی و بحث های فقهی می شویم

سوال:...

پاسخ: ان احمد بن محمد بن عیسی هم صحبت می کنیم اول کل روایت ها را می خوانم جاهایی از روایات که نیاز به بحث دارد اول معین می کند و بعد یک مقدار توضیح مختصری در مورد، بعضی متن هایش یک توضیحاتی دارد هم دیگر را یک تفسیر هایی می کنند این تفسیر های بدوی اش را اول صحبت می کنیم و حالا تفصیل های مفصل ترش بعدا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد